

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقي الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بحث در مناقشاتی بود که بر دلیل ششم که اِثْكَاء به ظهور حال برای امضاء سیره بود
وارد شد. دو مناقشه ذکر شده است فلذا آنجایی که دارد «بوجه» باید تغییر کند. «يُمْكِنُ
المناقشة» فی هذا الدلیل بوجه» دو وجه بیشتر ذکر نشده است.

وجه اوّل مناقشه این بود که ما دلیلی نداریم بر اینکه ظهور حال مطلقاً حُجَّت است، پس
این کبری لا دلیل علیها که ظهور حال مطلقاً حُجَّت باشد. درست است برای سکوت
معصوم در مقابل این سیره یک ظهور حالی هست که قبول دارد، این ظهور حال منعقد
است اما ظهور حال چون در مواردی که قطع آور نباشد محتاج به دلیل حُجَّت می‌باشد و
ما دلیلی بر حُجَّت این ظواهر نداریم. بله ظواهر الفاظ روشن است که حُجَّت است و یا
بعضی از ظواهری که ظهور ساز هستند آنها معتبرند اما در غیر از آن موارد ما دلیلی
نداریم. این اصل اشکال بود با پیازداغ‌هایی که داشت که دیروز خواندیم و آن حرف‌ها زده
شد.

س: ??? آیا نمی‌شود ظاهر حالی هم که منشأ ظهور لفظی می‌شود را با ادله حُجَّت
شرعی ظهور الفاظ حُجَّت کرد؟ یعنی بگوئیم چون شارع ظاهر الفاظ را به عنوان حُجَّت
شرعی قبول دارد پس منشأ ظاهر حال متکلم که ???

ج: امام که حرفی نزده است، فرض این است که سکوت کرده است، کلامی نفرموده اند.

س: نه، اصل ظاهر حال، ما اگر بتوانیم اصل ظاهر حال را در آنجا حُجَّت کنیم و سرایتش
بدهیم می‌گوئیم تمام ظاهر حال با ??? حُجَّت است.

ج: به چه دلیل؟ ظاهر حالی که ظهور لفظی درست می‌کند مسلّم است که حُجَّت است
چون چاره‌ای جز این نیست و راه دیگری ندارد، اما ظاهر حالی که ظهور لفظ درست
نمی‌کند، آیا از این می‌توانیم به آن تعدّی کنیم و بگوئیم حالا که آنجا حُجَّت است پس همه
جا حُجَّت است؟ آنجا راه حل دیگری نداریم.

س: یعنی اینکه از دلیل حُجَّت ظهور الفاظ می‌توانیم حُجَّت ظهور حال متکلم را در اینکه
??? است را ثابت کنیم قبول می‌فرمایید؟ ??? می‌فرمایید ظهور لفظ حُجَّت است اما
ظهور حال متکلم فی اُنه جاؤ که منشأ این ظهور لفظ است آن را دلیل نداریم برایش؟

ج: نه، ولی چون ظهور را درست می‌کند ظهور را دلیل داریم. آن به درد می‌خورد به

خاطر اینکه در پیدایش ظهور مؤثر است.

س: دلیل بر حجّت خودش نداریم؟؟؟

ج: نه دیگر خودش که دلیل حجّت نمی‌خواهد.

س: عرض من این است که با همان روشی که در لاضرر رفتیم این را هم حجّت می‌کنیم.

ج: نمی‌توانیم، وجهی نداریم، لزومی ندارد که شارع حکمش را جعل کند.

س:؟؟؟

ج: عجب است، اینجا با آنجا تفاوت دارد.

س: وقتی خود موضوع را می‌پذیرد و می‌فرماید ملازمه دارند؟؟؟

ج: این ظهور حال یک امر تکوینی است برای کلام گوینده ظهور درست می‌کند، شارع می‌گوید ظهور کلام حجّت است، این ظهور کلام چطور درست می‌شود؟ به برکت یک امور تکوینی درست می‌شود که ظهور حالش باشد که در مقام جدّ است، در مقام تمرین نیست، در مقام الغاء مطلب به دیگری است و در مقام جدّ است، اینجا باعث می‌شد که برای کلام او ظهور درست بشود، این ظهور را شارع حجّت کند ملازمه ندارد با اینکه آنها را هم بگوید حجّت است چون کاری ندارد، لزومی ندارد، اما در آن موارد بله هر کجا که ملازمه باشد که اگر آن را نگوید معنا ندارد که این را بگوید، چون این بر اساس آن است و اگر؟؟؟ قبول نداری که ضرر نیست این.

س: ایشان می‌فرمایند که آن ظهور حالی که منجر به ظهور لفظ می‌شود وقتی ظهور لفظ نزد شارع حجّت می‌شود آن ظهور حال را هم باید حجّت کرد.

ج: من هم دارم جواب همین را می‌دهم، فهمیدم، ایشان خودشان گفتند بله. این ظهور حال چه شده است؟ سبب تحقق ظهور شده است، ظهور را شارع می‌گوید حجّت است، چه لزومی دارد بگوییم آنها هم حجّت است؟ بگوییم نفس کشیدن هم حجّت است چون اگر نفس نمی‌کشیدیم اصلاً حرف نمی‌توانستیم بزنیم.

س:؟؟؟

ج: این چه ربطی دارد؟ اگر نفس نمی‌کشید نمی‌توانست حرف بزند، پس بگوییم نفس کشیدن هم حجّت است. ضربان قلبیت هم حجّت است چون اگر قلبیت ایستاد نمی‌توانی حرف بزنی! بله اینها مقدمات و مبادی است که با آن کلام درست می‌شود...

س: شباهتی که بین ظهور حال و آن اعتبار عقلانی حس می‌شود و آن هم این است که هر دو هم می‌توانند کاشف باشند و هم می‌توانند؟؟؟ یعنی حجّت او آنجا هم اعتبار عقلا وقتی حکم را می‌پذیریم لازمه‌اش را باید بپذیریم در اینجا هم منشأش هم توهم می‌شود؟؟؟

ج: توهم بله (خنده حضار)

ببینید، آنجا حرف بر سر این است که این اعتبار حق یک امر تکوینی نیست بلکه اعتبار

عقلانی است، این اعتبار موجب می‌شود که صدق ضرر کند، اگر شارع اعتبارش را قبول ندارد صدق ضررش را قبول کند؟ پس از اینکه اینجا ضرر شامل این ضرر مولود آن امر اعتباری می‌شود و می‌گوید فلذا من این ضرر را وارد نمی‌کنم یعنی حکمی مثل ضرری جعل نمی‌کنم، عقلاء از این به دلالت التزام می‌فهمند که پس آن اعتبار عقلائیشان را قبول کرده است، آنجا این ملازمه است. اما در جایی که می‌گوید من ظهور کلام را حجت کردم که البته این ظهور کلام به حسب تکوین به یک امر اعتباری متعلق نیست، ناشی از یک امر اعتباری نمی‌شود بلکه از یک امر واقعی می‌شود و آن این است که ظاهر وجنات این آدم این است که در مقام جد است، در مقام شوخی کردن و بذله گویی کردن نیست، و باز یک امر تکوینی دیگری داریم و آن اینکه حالا که در مقام بذله گویی نیست و در مقام جد است و می‌خواهد حرفی را منتقل کند اگر مرادش غیر از آن است که این الفاظ بر آن دلالت می‌کند که نقض غرض کرده و به هدفش نرسیده است پس به این برهان عقلی می‌فهمیم که این همین‌ها را می‌خواهد بگوید و الا چطور در مقام تفهیم است؟ نقض فرضمان است و خلف فرضمان است که بگوییم در مقام تفهیم است، اینها را که دیگر لازم نیست شارع حجت کند، دیگر ملازمه‌ای ندارد، اینها یک امور تکوینی است که این ظهور را ساخته است، حالا شارع می‌گوید من این ظهور ساخته شده را حجت می‌کنم اما در آنجا چون بر اساس آن امر اعتباری است. مثلاً در آنجا اینطور می‌گوییم، می‌گوییم شارع می‌گوید این متاعی را که شخص به واسطه معاطا^۱ به دست آورده است اجازه نمی‌دهم که این را برداری، تصرف در این بلاذنش بکنی. اگر گفت این متاعی که فرض این است که با معاطا^۲ به دست آوردید اجازه نمی‌دهم می‌شود بگوید معاطا^۳ باطل است و این را اجازه نمی‌دهم؟ حتی به آن مالک قبلی بگوید اجازه نمی‌دهم؟ اینجا نمی‌شود، اینجا باید گفت که پس معاطا^۴ که یک وسیله انشاء بیعی است شارع این را قبول کرده است که این حرف را می‌زند، و الا نباید به مالک آن متاع بگوید حق ندارین این را برداری، چرا؟ چون اینجا آنکه لاضرر می‌گفتیم این است: می‌گفتیم این بر اساس آن امر اعتباری است، اگر لاضرر اینجا را گرفت می‌فهمیم آن اساس را قبول کرده است، نمی‌شود این را قبول کنیم و اساس را قبول نکنیم، فلذا می‌گفتیم از لاضرر می‌فهمیم که آن حقوق را قبول کرده است، می‌فهمیم که بیع معاطاتی را قبول کرده است. اگر شارع آمد گفت که به سبب فلان معامله متاعی که گرفتی، خانه‌ای که گرفتی و فلان چیزی که به دست آورده‌ای دیگران حق ندارند این را بدون اذن تو چکار کنند، اگر این را فهمیدیم که شارع گفته است و به لاضرر فهمیدیم که این را شارع گفته است، پس می‌فهمیم که آن معامله را و لو دلیلی نداریم خود این به دلالت التزام می‌گوید پس این را قبول کرده است، چون یک امر تکوینی که نیست بلکه یک امر اعتباری است، آن را قبول نکنی که نمی‌شود این را بگویی، اما اینجا آن یک امر تکوینی است، ظهور حال، آن استدلال که منشأ می‌شود که ما بگوییم ظاهر کلامش این است بله لازم نیست که شارع بگوید من آنها را حجت قرار دادم، شارع می‌گوید من این ظاهر را حجت قرار دادم، چون این ظاهر یک چیزی است که تکویناً در خارج موجود شده است، حالا شارع می‌گوید این که موجود است و طریقیّت دارد به واقع و لو طریقیّتش ناقص است من این را قبول کردم، اینجا ملازمه‌ای وجود ندارد پس آن بیان اینجا نمی‌آید.

س: ???

ج: بله، دیروز گفتم، چون وقتی گفت ظهور حال حجت نیست می‌خواهد بگوید خیال نکن حالا به طور کلی این استثناء ندارد استثنائاتی دارد، برای اینکه شما خیال نکنی که هیچ کجا حجت نیست می‌گوید این یک استثنائاتی دارد و یک مواردی دارد که حجت است.

حالا جواب این اشکال چه شد که خلاصه دیروز را گفتیم:

جواب این اشکال این شد که ما احتیاج به چنین کبرای کلی‌ای نداریم قبول، نمی‌توانیم بگوییم ظهور حال همه جا حجت است، مطلقاً حجت است، اگر یک کسی را دیدید که یک متاعی را برداشت و تا ما را دید رنگش زرد شد ظاهر حالش این است که این یا غصب اس یا دزدی و یا هر چیزی ولی این ظاهر حال حجت نیست، نمی‌توانیم؟؟؟ ما به این احتیاج نداریم بلکه به این احتیاج داریم که بگوییم ظهور حال در این مورد خاص‌ها که در مقابل اینکه کاری را انجام می‌دهند و این هم مبین شریعت است و وظیفه‌اش این است که تبیین شریعت کند در عین حال سکوت کرد این ظهور حال‌ها را بگوییم حجت است و لو اینکه ظهور حال‌های دیگر حجت نباشد، ما به این نیاز داریم و آیا نمی‌توانیم بگوییم این ظهور حال‌ها حجت است؟ ممکن است بگوییم می‌توان گفت که این ظهور حال‌ها حجت است به بیاناتی که خواهیم گفت.

«لا حاجة لنا لإثبات المطلوب» که مطلوب ما چه بود؟ حجت سیره‌هایی بود که امام در مرآ و منظرش بوده و سکوت فرموده است. «إلى حيث ظهور الحال به نحو كلي» در همه جا «بل يكفي حجته» یعنی حجت ظهور حال «فی مثل المقام بخصوصيته» در مثل مقام به واسطه آن خصوصیتی که دارد که آن خصوصیت عبارت است از چه؟ این من بیانیه است «من كون السير بمرأى من المعصوم عليه السلام المسئول عن تبليغ الأحكام و أدائها» معصومی که مسئول است از تبلیغ نمودن احکام و اداء آن احکام و رساندن آن احکام به مردم. این چنین شخصی اگر سکوت کرد و ظاهر حالش نزد مردم این است که قبول دارد این ظهور حال حجت است و لو ظهور حال‌های دیگر حجت نباشد.

«و لا ريب في قيام السير العقلاني على حم سكوتة على الإمضاء، نظير: ما إذا ذكر فتاوى المفتى بمحضر المفتى و سكت (آن مفتی) مع التفاته و عدم وجود المانع عن إظهار الواقع» منبری بالای منبر دارد می‌گوید فتوای آقا این است و آن مرجع تقلید هم نشسته است، فتوای آقا این است که مثلاً در فلان جا سجده سهو واجب است و آن آقا هم دارد گوش می‌کند و هیچ مانعی هم نیست از اینکه بفرماید اگر قبول ندارد بگوید نه، هیچ نگفت، همه مردم می‌گویند بله آقا نشسته بود، اگر کسی گفت که این مسأله را اشتباه گفت می‌گوییم بی خود می‌گویی آقا خودش نشسته بود و حرف نزد، قطعاً این ظهور حال وجود دارد و مردم می‌گویند که از همین کشف می‌کنیم که فتوای آن مفتی هم همین است.

«نعم» پس در اینکه در اینجا مسلم سیره است و برداشت مردم این است از این ظهور حال این است که او امضاء کرده است در این اشکال نیست، بله یک اشکال در اینجا هست:

«نعم لا مجال لتتميم الاستدلال به این سیره در مقام» چرا؟ «لأن الكلام في إثبات حجتي سیرههم بالظهور الحالي» چون ما الان سخن این را می‌گوییم می‌خواهیم اثبات حجیت سیره عقلاء را بکنیم به سبب ظهور حالی، شما با همین ظهور حالی که داریم بحث می‌کنیم که حجت است یا حجت نیست می‌خواهیم چه چیزی را حجت کنیم؟ می‌خواهیم این سیره خاص را حجت کنیم، این دور می‌شود، برای اینکه این سیره آنها، سیره عقلاء بر اینکه می‌گویند سکوت این کاشف از امضائش است این توقف دارد بر حجیت ظهور حال، حجیت ظهور حال را هم که از همین می‌خواهید به دست بیاورید، این می‌شود دور، این درست است. اما ممکن است ما بگوییم «و يمكن تتميم الاستدلال» به یک صورتی که

مبتلای به این دور نشود، «و يمكن تتميم الاستدلال هنا» در این مورد که ظهور حالی در مقابل چنین چیزی باشد نه همه جا و نه همه ظهور حالها «هنا بأنّ الظهور المبحوث عنه من الظهورات القويّة الموجبة للقطع» عقلاء اینجا یقین پیدا می‌کنند و حجّت یقین هم که ذاتی است، ما به سیره نمی‌خواهیم این ظهور حال را درست کنیم، می‌گوییم این ظهور حال چون موجب قطع می‌شود، واقعاً موجب قطع می‌شود برای انسان، گفتیم مرجع تقلید اگر نشسته باشد مسأله گو هم دارد مسأله می‌گوید و می‌گوید فتوای آقا این است و آن مجتهد هم هیچ نگوید با اینکه دارد گوش می‌کند این حرف‌ها را، انسان یقین پیدا نمی‌کند که این حرف مسأله گو درست است؟ که دارد می‌گوید فتوای آقا ... یقین پیدا می‌کنیم. حالا در یک جامعه هم همینطور است، یک سیره‌ای است در مرآ و منظر معصوم. مثلاً امام علیه السلام در جایی است که می‌بیند وقتی کسی می‌میرد سوّم برایش می‌گیرند، چهل برایش می‌گیرند، سال برایش می‌گیرند، ختم می‌گیرند و هیچ نمی‌گوید هیچ مانعی هم از اینکه بفرماید این کار را نکنید نیست، آیا از این نمی‌فهمیم که این حرام نیست؟ این ممنوع نیست؟ این اشکال ندارد؟ می‌فهمیم، وقتی چنین سیره‌ای هست و امام هم هیچ نمی‌فرمایند.

یا سیره مردم این است که در مسجد که می‌آیند تکیه می‌دهند، چهارزانو می‌نشینند، لم می‌دهند، این سیره در مرآ و منظر معصوم هم می‌باشد، هیچ نگفت با اینکه هیچ مانعی هم نداشت، نه تقيه‌ای بود و نه چیزی بود، آیا یقین پیدا نمی‌کنیم؟ اگر بود می‌گفتند دیگر. پس خیلی جاها اینطور این مطلب قوی‌ای است که موجب یقین و قطع می‌شود. پس احتیاج نداریم به اینکه بگوییم این ظهور حال بما أنّه ظنّی ... نه می‌گوییم قطع آور است این جاها.

س: ???

ج: باید توجه بدهیم که این سیره‌ها که اینچینی است خیلی جاها موجب قطع می‌شود. یا یک جاهایی ممکن است موجب قطع نشود، جا به جا فرق می‌کند.

«أو الاطمئنان» یا موجب اطمینان بشود. اطمینان البته دلیل حجّت می‌خواهد چون حجّت اطمینان که ذاتی نیست و احتمال خلاف در اطمینان هست، آن وقت باز به چه چیزی می‌خواهید حجّت اطمینان را درست کنید؟ اگر حجّت اطمینان را به سیره عقلاء درست کنید و اینکه شارع ظاهر حالش این است که قبول دارد باز اشکال دور لازم می‌آید، اما سیره عقلاء را ما از یک راه دیگر می‌توانیم حجّت کنیم و آن اینکه گفته می‌شود که واژه علم در معنای عرفی و لغوی‌اش شامل اطمینان هم می‌شود، نه فقط آنکه قطع صد در صد است که احتمال خلافتش به طور قاطع نیست، نه در جایی که انسان اطمینان دارد آنجا را هم علم گفته می‌شود.

مثلاً می‌گوید شما که اینجا نشسته‌ای علم دارید که این سقف پایین نمی‌آید؟ می‌گویید بله، این علم آن علم صد درصد نیست اما یک اطمینان بسیار بالایی است که انسان اعتناء به احتمال خلاف نمی‌کند.

آقا هواپیما سوار می‌شوید یا اصلاً ماشین سوار می‌شوید، شاید راننده سخته کنند، شاید خلبان‌ها هم خودش و هم کمک خلبان‌ها آن بالا سخته کنند پس سوار هواپیما نشویم. بله یقین به آن معنا که بگوییم مستحیل است و نمی‌شود خلاف این اصلاً تحقق نمی‌تواند بپذیرد، اینطور که نیست که اسمش قطع است، اما هم می‌گویند می‌دانیم. این اطمینان‌ها

را فرموده اند جزء واژه علم شامل این حد از اطمینان‌ها هم می‌شود پس هم شامل علم صد در صدی می‌شود و هم شامل این می‌شود.

ادله کتاب و سنت که فرموده است وقتی می‌دانی فلان و... اینها را فرموده است پس شامل این می‌شود.

«أَوْ بَأْتِهِ حَجٌّ عِنْدَ الْعُقَلَاءِ» راه سوّم، جایی که نه قطع باشد و نه اطمینان باشد، یا از این دو دلیل غمض عین کنیم، یک راه سوّم هم داریم برای اینکه بگوییم این ظهور حال حجت است و آن اینکه:

همانطور که گفتیم این ظهور حال به حدّی قوی است که انسان‌ها اصلاً به ذهنشان نمی‌آید که شاید این ظهور حال را نشود به آن اعتماد کرد، یک غفلی است که اصلاً در ذهن کسی نمی‌آید که شاید این اشکال داشته باشد. بله یک طلبه‌ای یک فاضلی چیزی حالا شک می‌کند اما در ذهن عموم مردم این نمی‌آید، این از جاهایی است که اگر شارع قبول ندارد باید بگوید و الا اغراء به جهل است و این اغراء هم قبیح است پس از این راه که سکوت شارع در اینجا اغراء به جهل می‌شود، مثل آن مثال‌هایی که می‌زدیم و می‌گفتیم که مثلاً شارع می‌گوید برای فلان عمل یک مُد طعام بده، گفتیم مردم می‌روند چه می‌کنند؟ مردم می‌روند یک مد طعام از عطاری می‌خرند و می‌دهند و حال اینکه اگر بخواهید دقت عقلی بکنید این اگر آن خاک‌هایی که همراهش است و آن سنگ‌های ریز و خاک و خاشاکی که همراهش است اینها را جدا کنید یک گرم دو گرم ممکن است از یک مُد کمتر بشود، چنین چیزی اصلاً به ذهن کسی نمی‌رسد. غفلت عمومی اصلاً وجود دارد نسبت به این جهت، در اینجا شارع اگر تنبیه نکرد معلوم می‌شود این را قبول دارد به جای مُد، این غیر فرد را به جای فرد قبول دارد.

یا در مثال رنگ گفتیم که رنگ، لباسش خونی شده است می‌شوید سرخ است هنوز، هنوز رنگ دارد می‌گوید پاک است، برهان می‌گوید پاک نیست، برهان می‌گوید انتقال عرض من موضوعی الی موضوع آخر محال است، چطور این رنگ از دم برخاسته و روی پیراهن نشسته است، این محال است، حالا که رنگ هست معلوم می‌شود که خون هم هست، برهان این را می‌گوید اما غفلت عمومی وجود دارد و مردم چنین حرفی نمی‌زنند و شارع هم هیچ نمی‌گوید، پس معلوم می‌شود که اینجا این فرد با اینکه فرد واقعی است اما قبول دارد که آن حکم واقعی روی آن نباشد و تخصیص زده است به آن، پس یک جا لافرد را فرد قبول می‌کند و یک جا فرد را لافرد قبول می‌کند، لافرد را فرد و فرد را لافرد، اینجاها به چه چیزی ما می‌فهمیم به همین سکوت شارع، اینجا هم همینطور.

س: در اطمینان هم غفلی وجود دارد، اطمینان خودش علّتش چیست؟؟؟

ج: گفتیم ادله علم

س: نه نه آن را عرض نمی‌کنم، فرق بین سوّم و دوّم را می‌گویم،؟؟؟

ج: نه کار نداریم برایشان اطمینان حاصل می‌شود یا نمی‌شود، کسی که غافل است اطمینان هم حاصل نمی‌شود، به حیث اینکه اطمینان برایش حاصل شده است کار نداریم، به حیث اینکه اینها روی جهل عادی‌شان یک کاری را می‌کنند، اصلاً حواسشان نیست که اطمینان باشد یا اطمینان نباشد، در زندگی عادی‌شان؟؟؟

می فرماید «أو بالله حجّ عند العقلاء» بأن آن سکوت و آن ظهور حالی حجّت است نزد عقلاء «مع عدم احتمالهم لمخالفة الشارع المقدّس» لآن عقلاء در آن امر که شارع بگوید این ظهور حالی حجّت نیست «فیکون سکوته على ظهور حاله فى القبول» پس می باشد سکوت شارع، این علی به معنای مع است به جای علی بردارید و مع بذارید بهتر است «فیکون سکوت الشارع مع ظهور حال شارع» در قبول آن سیره «موجباً لإغرائهم بالجهل» این سکوت موجب اغراء به جهل می شود، این سکوت شارع موجب اغراء به جهل مردم می شود. «و لو بالنسبة إلى وظائفهم الظاهريّة» و لو اینکه این اغراء به جهل نسبت به وظائف ظاهری باشد.

مثلاً اگر شارع می گوید وقتی واقع را نمی دانید باید احتیاط کنید و اینها دارند ترک می کنند، مثلاً شارع می گوید اگر حکم واقعی برایتان روشن نیست شما باید چه کنید؟ حکم ظاهری تان این است که باید احتیاط کنید، اینها دارند ترک می کنند پس بنابراین شارع اگر اینجا سکوت کند، اگر حکم واقعی اش غیر از این است نسبت به آن حکم واقعی اغراء به جهل کرده است، اگر حکم ظاهری اش هم غیر از این است نسبت به حکم ظاهری هم اغراء به جهل کرده است، «و هو قبیح عقلاً» اغراء به جهل عقلاً قبیح است و از شارع سر نمی زند.

س: ظهور حال شارع از کجا فهمیده می شود؟؟؟

ج: گفتیم دیگر، این را که توضیح دادیم و گفتیم وقتی مردم یک کاری را انجام می دهند و در مرأ و منظر شارع است و شارع سکوت می کند که ظاهر حال شارع این نیست که این را قبول دارد؟ مرجع تقلیدی نشسته است و منبری می گوید فتوای آقا این است و حرف نمی زند ظاهر حال آقا این نیست که قبول دارد؟ این ظاهر حال همان است که توضیح می دادیم، چیز جدیدی که نمی گوئیم، همان ظاهر حالی است که داشتیم می گفتیم.

س: ؟؟؟

ج: نه اغراء به جهل غیر از نقض غرض است.

س: یعنی یک دلیل جدیدی است که ؟؟؟

ج: بله، این دلیل را اینجا نیاورده اند در آن الرّاعد یکی از دلایلی که ممکن است به آن استناد بشود برای حجّیت سیره اغراء به جهل است، چون هفده هجده تا دلیل است که مهم است اما یکی از ادله اغراء به جهل گفته می شود. اغراء به جهل خودش اشکال دارد، چون اغراء به جهل سخن دارد که من وارد آن بحث هایش نمی خواهم بشوم.

«و أمّا الاستشهاد على نفی اعتبار الظهور الحالی بما تقدّم» در وقتی که می خواستیم این دلیل ششم را تأیید کنیم و تثبیت کنیم یک استشهاد کردیم و گفتیم یؤید اینکه ظهور حال -آن آقایی که مناقشه می کرد می گفت یؤید- اینکه ظهور حال معتبر نیست و دلیل نیست بر امضاء این است که ما می بینیم یک سیره هایی در ازمنه ائمه بوده است ائمه متقدّم تا ائمه متأخّر و ائمه آمده اند ردع کرده اند اما ائمه متقدّم ردع نکرده اند، گفت این شاهد بر این است که ظهور حال کاشف از امضاء نیست و الا چطور می شود گفت که ائمه قبل امضاء کرده اند و حکم الهی این بوده است و حالا به واسطه ائمه بعد نسخ می شود؟! می گوید این حرف درست نیست، چرا؟ برای اینکه شاید ائمه قبل از چه باب نهی نفرمودند؟ از باب تدریجّیت احکام نهی نفرمودند.

می فرماید که: «وَأَمَّا الاستشهاد على نفى اعتبار الظهور الحالی بما تقدّم» به آن چیزی که گذشت و آن چیز عبارت بود از «خَلَوْ رَوَايَاتُ مَنْقُولَهُ عَنْ الْأَثْمِ الْمُتَقَدِّمِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنِ الرَّدِّعِ عَنْ بَعْضِ الْارْتِكَازَاتِ الَّتِي وَرَدَ الرَّدُّعُ عَنْهَا مِنَ الْأَثْمِ الْمُتَأَخِّرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» بعضی از ارتکازاتی که ائمه متأخر ردع کرده اند آن قبلی‌ها ردع نکرده اند. «فهو غير تامّ» چرا؟ «بملاحظه» کون بیان الأحکام تدریجاً» شاید به خاطر اینکه بیان احکام تدریجی است «و لو سلّم کون جميع تلك الأخبار رادعاً عن السير العقلائی» اگرچه بپذیریم تمام روایاتی که ائمه متأخر می‌گویند رادع از سیره است، این را بپذیریم اما ائمه قبل چرا این رادع را نیاوردند؟ چون احکام تدریجی است، حالا اینجا شما یک اشکالی جا دارد بگویید. اینجا یک اشکال واردی جا دارد بگویید.

س: ???

ج: نه هیچ قاعده‌ای ندارد، ما نمی‌دانیم، دست ما که نیست قاعده.

س: ???

ج: اشکالی که شما باید اینجا بکنید این است که اگر مسأله تدریجیت احکام مبرّر این شده است که ائمه قبل نگویند شاید این ائمه بعد هم اگر نگفتند تدریجیت احکام است و گذاشته اند که امام زمان بیاید و بگوید، درست؟ این اشکال بسته به ظاهر وارد می‌شود، اگر ائمه قبل به خاطر مصلحت تدریجیت احکام نگفته اند آن بعدی‌ها هم ممکن است نگویند به خاطر مصلحت تدریجیت احکام گذاشته اند امام زمان علیه السلام بیاید بگوید.

این اشکال به حسب ظاهر ممکن است به ذهن بیاید اما این اشکال وارد نیست. اینجا می‌خواهیم بگوییم که آن استدلال بود که می‌خواست بگوید اگر این نسخ می‌شود و نسخ هم که در زمان نیست، می‌گوید نه ممکن است به خاطر این جهت نگفتند اما این منافات ندارد با حرفی که می‌گوییم ظهور حال -حالا بعداً در مقام توضیح بعد می‌آید- این منافات ندارد با اینکه بگوییم ظهور حال پیدا می‌شود و این ظهور حال حجت است، پس برهان نمی‌توانیم اقامه کنیم که بگوییم بله، اما می‌توانیم بگوییم همیشه در ظهور حال‌ها احتمال خلاف وجود دارد اما احتمال خلاف منافاتی با تحقق ظهور ندارد. حالا توضیحش ان شاء الله در مناقشه بعد می‌آید.

«المناقشة الثاني»

مناقشه ثانیه چیست؟ در این مناقشه اوّل ظهور حال را می‌پذیرفتیم، می‌گفتیم ما الدلیل برای حجّیت این ظهور حال. در مناقشه ثانیه می‌گوید اصلاً ظهور حال را قبول نداریم، اصلاً ظهور حال نیست، چرا؟

می‌گوید ظهور حال اگر توجّه کنیم به اینکه ائمه علیهم السلام بر اثر مصالحی ممکن است احکام واقعی و ظاهری را بیان نکنند و تأخیر بیاندارند لمصلح تأخیر، بعد از این چه ظهور حالی برای آنها پیدا می‌شود؟ با توجّه به این اصلاً ظهور حال برای آنها منعقد نمی‌شود.

مثل اینکه فرض کنید اگر می‌دانیم مرجع تقلیدی فهمیدیم که یک مانعی دارد از اینکه در مجلس علنی این حرف را بزند، این نشسته است و گوش می‌کند اما حرف نمی‌زند. برای ما که می‌دانیم اینچنین است ظهور حال پیدا نمی‌کند. پس اینجا هم می‌گوییم مصلحت

تدریج باعث می‌شود که برای سکوت ائمه ظهور حال پیدا نشود.

بنابراین اشکال اول اشکال در کبری بود که آیا ظهور حال حجت است ام لا می‌گفت نه، جواب دادیم.

این اشکال به صغری می‌کند و می‌گوید اصلاً ظهور حال کجا بود؟ برای ائمه ظهور حال برای این چیزها پیدا نمی‌شود، اشکال این است. حالا ببینیم از این جواب می‌توانیم بدهیم یا نه.

«المناقشۃ الثانیة»: عدم انعقاد ظهور الحال فی مثل المقام» در مثل اینجا، در مجتهد و آنها بله ممکن است آنها چون مصلحت تدریجیت احکام ندارند، او باید بگوید، اما در مثل مقام که مصلحت تدریجیت احکام است شاید ...

«قد ینافش فی هذا الدلیل أيضاً» یعنی علاوه بر اشکال قبلی «بانه لا ینعقد ظهور الحال فی مثل المقام؛ إذ أولاً: إنّ بیان الأحکام تدریجی» اصلاً بیان احکام تدریجی است، «و لعلّه ترک الردع عن بعض سیرهم إلى عصر الحجّ علیه السلام» و شاید طرح گردیده شده است ردع از بعضی از سیر عقلائیه تا عصر حجت سلام الله علیه. یعنی واگذار شده است کنار گذاشته شده است ردع از بعضی از سیر عقلائیه تا زمان ظهور حجت سلام الله علیه، شاید اینطور باشد. «و ثانیاً: یحتمل أن یکون هناك مانع عن إظهار الحق من رعایا مصلح اقوی أو عدم بسط الید أو اللسان» شاید یک مصلحت اقوایی در کار بوده است ما نمی‌دانیم. الان ما می‌دانیم مصلحت اینکه حضرت بقی الله ارواحنا فداء غائب است چیست؟ ما نمی‌دانیم. اصلاً تحلیلش برای ما مشکل است، چه مصلحتی دارد؟ این همه ظلم دارد می‌شود اما خدای متعال اجازه ظهور این بزرگوار را نمی‌دهند، چه مصلحتی در این است؟ ما نمی‌دانیم اما می‌دانیم که هست. برهان اجمالی داریم که هست و عقول ما ناقص است از درک او، اما هست. در اینجا هم پیغمبر است، امام است، شاید سکوت کرده است یک مصلحتی است، پس ظهور حال پیدا کرد.

یا بسط ید یا بسط لسان نداشتند، در زمان خلفای جور بوده اند شاید نمی‌شده مطلبی را بفرمایند، مخالف با علمای عامه مثلاً بوده، یا فلان... که نمی‌توانستند، شاید از این جهت نفرمودند.

س: ???

ج: چرا؟ حجت طواهر دلیل داریم، آنجا ظاهری را داریم اما اینجا می‌خواهیم بگوییم اصلاً ظهور حال نداریم. می‌گوییم با توجه به این اصلاً پیدا نمی‌شود ظهور، اشکال این است شما باید این را دفع کنید. می‌گوید با توجه به این مسائل ظهور حال برای این شخص پیدا نمی‌شود. مثل طرف تقیه، ظهور حال در طرف تقیه پیدا می‌شود؟ امام علیه السلام در میان یک عده سنی هستند و آنها هم دارند یک کاری می‌کنند و امام حرفی نمی‌زنند این ظهور حال امام این است که این را قبول دارد؟ نه، چرا؟

س: ???

ج: همین، حالا اگر احتمال می‌دهیم که حضرات معصومین علیهم السلام برای مصلحت تدریجیت احکام حرف نمی‌زنند، الان بنا نیست گفته بشود، یا به خاطر اینکه بسط ید و بسط لسان ندارند به خاطر این نمی‌گویند، چه ظهور حالی پیدا می‌شود، این اشکال

است، حالا ببینیم جواب چیست؟

«الجواب: عدم المانع عن انعقاد الظهور في مثل المقام. و يجاب عن هذه المناقشة بأن ما ذكر من الإحتمالات لا يكون مانعاً من انعقاد ظهور الحال بعد كونها غير معتنى بها عقلاً» ظهور حال را چه چیز جلوبش را می‌گیرد؟ احتمالاتی که خیلی قوی باشد و الا ظهور حال مثل ظهور لفظ است، احتمال می‌دهیم شاید یک قرینه‌ای بوده که یادش رفته است بگوید. متکلمی گفته است اكرم كلّ عالم، احتمال می‌دهیم حواسش نبوده است بگوید العدول، این ظهور حال که منافاتی با این احتمال ندارد.

س: ???

ج: ??? آسمان که به زمین نمی‌آید و زمین که به آسمان نمی‌رود، علم که نمی‌آورد، شما احتمال دارید می‌دهید، با اینکه احتمال می‌دهی و احتمالش هم عقلاً است اما می‌گویند ظاهر این است که ان شاء الله غفلت نکرده است. با اینکه انسان خیلی وقت‌ها غفلت می‌کند اما چون معمولاً غفلت نمی‌کند «الظنّ يلحق الشيء بالأعمّ الأغلب» به احتمال اینکه شاید غفلت کرده باشد اعتناء نمی‌کنند و ظهور حال پیدا می‌شود.

پس یک سری چیزها هست که احتمالش وجود دارد اما عقلاً می‌گویند «الغی احتمال الخلاف» فلذا می‌شود ظهور، در مقابل نص، نص این است که اصلاً احتمال خلاف نمی‌دهی، احتیاج به ??? عدم قرینه و فلان ندارد، اصلاً عدم القرینه و اینها که نص درست نمی‌کند، نص آن جایی است که یقین داری قرینه نیست، اصلاً احتمال خلاف نمی‌دهی، آن نص است، آن صریح است، آن صراحت است. اما ظهور برای کجا است؟ احتمال خلافش را هم می‌دهید فلذا ظن است، این ظن ولی حجّت است، این ظهور درست می‌شود، این ظهور حال هست، این ظهور حال وجود دارد و هست، اینجا هم همینطور است، یعنی این مصلحت تدریجی در ذهن عقلاء که نیست، شما در مدرسه یاد گرفتید، تا به حال که نیامده بودید طلبه بشوید و مدرسه و بحث اصول بکنید اصلاً چنین چیزی در ذهنتان بود؟

س: ???

ج: عاقل بودید اما اینجا چیزهایی است مثل فلاسفه، در ذهن فلاسفه یک چیزهایی هست که در ذهن ما نیست. وقتی انسان در آن حوزه علم واقع می‌شود آن دقائق را می‌بیند یک احتمالاتی در ذهنش منقذ می‌شود. فلذا است که گفته اند که خواندن علوم عقلی برای همه روا نیست، چرا؟ انسان‌هایی که ذهنشان یک حالت شکاکیت دارند یا آن قوّة آنچنانی را ندارند که هر احتمالی پیدا می‌شود بتوانند با برهان دفعش کنند، آنها آنجا مضالّ اقدام است برایشان، به خاطر دقایقی که آنجا هست و مو را از ماست کشیده اند که آنجا وجود دارد دائماً احتمالات عقلی نیشغولی در ذهنش می‌آید و این هم توانایی دفعش را ندارد و عقائدش متزلزل می‌شود. اما یک کسی که قوی است و هر احتمالی که باشد اینها را رد می‌کند و برایشان جواب دارد.... فلذا کسی مثل بوعلی گفته است اینها را به هر کسی نگویند. این به خاطر همین است که وقتی

حالا اینجا هم همینطور است، ما در مدرسه می‌گوییم بله یک مصالحی ممکن است بوده باشد، بله احتمال عقلی‌اش وجود دارد اما مردم می‌گویند امام صادق نشسته بود و ما این کار را می‌کردیم و حرفی نزد، معلوم می‌شود که قبول دارد، معلوم می‌شود که حرام

نیست، امام صادق در مدینه زندگی می‌کنند، مردم سوّم می‌گیرند، چله می‌گیرند و سال می‌گیرند برای مرده‌هایشان و حرفی نمی‌زنند، شاید یک مصلحتی بوده است، نه اینها را ما می‌گوییم در مدرسه، عقلاء عالم می‌گویند ظاهر حالش این است.

بنابراین ظهور حال درست می‌شود و ظهور حال منافاتی با چنین احتمالاتی که معتنا به نیست عند العقلاء ندارد، اصلاً ظهور لفظ هم همین است، غیر از صراحت است دیگر، ظهور در مقابل صراحت است، آنجا در ظهورات احتمال خلاف هم می‌دهیم، اگر گفت که «أسجد سجدة السّهو» ما احتمال می‌دهیم که مستحب باشد اما ظهورش در وجوب است، اما احتمال استحباب هم که هست.

س: ???

ج: اگر بیاید خرابش کنید بله، اما آن را که خراب نکرده است امام صادق، او گفته است آقا بیاید، پس این برهان نقض غرض و برهان اغراء به جهل و اینها می‌آید.

س: ???

ج: آقای عزیز می‌گویم عرف عام که به این چیزها توجه ندارد این علم برایش پیدا می‌شود، این کشف حال برایش پیدا می‌شود یا نمی‌شود؟ این را جواب بدهید، می‌شود یا نمی‌شود؟

س: ???

ج: می‌شود؟ اگر امام اینجا که غفلت عمومی وجود دارد حرف نزنند اغراء به جهل می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌شود، پس بنابراین در این صورت اینچنین است.

س: ???

ج: بله آنجا هم که گفتیم فلذا آن مُد را هم که گفتیم می‌گوید فلذا چطور شده است که الماس را که می‌کشید یک کاغذ اگر آن طرف است یک کاغذ هم این طرف می‌گذاری به اندازه آن، حواست نیست؟ می‌گویند بله آنجا حواسشان نیست، آنجا چون خیلی دقیق است حواسشان هست، الماس که می‌خواهد بکشد، طلا که می‌خواهد بکشد حواسشان هست، اما در اینجا اصلاً حواسشان نیست، در این فکرها نمی‌روند فلذا است که اینجا می‌گوییم شارع باید دفع بکند، نگوید آقا بله حواسشان ... آنجا چطور؟! بله منافاتی با هم ندارد، اینجا هم همینطور است، مردم اگر ??? این حرف‌ها را در آنها ترویج کنید و بگویید و می‌گفتید که مصالحی شاید باشد و مصلحت تدریجیّت احکام شاید باشد و ... آنها هم می‌کردی مثل یک طلبه حوزوی بله آنها هم شک می‌کردند و می‌گفتیم معلوم نیست ظهور حال پیدا بشود اما فرض این است که این چیزها نیست برای مردم، چون این چیزها برای مردم نیست قهراً این ظهور حال برایشان منعقد می‌شود، حالا که شد امام اگر سکوت کرد معلوم می‌شود که این را قبول دارد و الا این اغراء به جهل می‌شود.

س: ???

ج: نه از این درست نمی‌شود.

س: ???

ج: نه، از این درست می‌شود که اوّلاً خودشان فرمودند و بعد هم می‌بینید مطلقاً کتاب را پیامبر خیلی‌هایش را نفرموده است تدریجاً بیان فرموده اند، از این می‌فهمیم که مصلحت تدریجیت احکام وجود دارد.

س: ???

ج: بله آن ظهور حال لفظ است، درست است، به الفاظشان، آن ظهور حالی است که لفظ درست می‌کند اما اینجا ظهور حال در این است که این سیره را قبول دارد و امضاء کرده است.

س: ???

ج: نه، آنهایی که نتوانستند عوض کنند آنها برای سنی‌ها بود از موضوع خارج است. موضوع جایی است که می‌دانیم موارد دیگر مثل تقیه و مثل ??? وجود ندارد، آنجا را داریم بحث می‌کنیم، مثل مثال‌هایی که زدیم. اما یک چیزی دأب آنها بوده است و امام ساکت می‌شود، معلوم می‌شود که اینجا برای تقیه است، اینجا بله سکوت امام ظهور ندارد چون مسأله ... جاهایی که مسائلی است که نه تقیه روی آن نیست ...

س: ???

ج: نه همه آنها اینطور نیست.

س: ???

ج: بله بت پرستی باز یک چیز دیگری است ...

س: ???

ج: بابا آن همین تقیه است دیگر مگر حضرت ابراهیم را چکار کردند؟ آنها تقیه است، اگر سکوت کرده است ممکن است برای تقیه سکوت کرده اند.

س: ???

ج: نه همه سیر این نیست، بابا مثال زدم هفته می‌گیرند و سال می‌گیرند و اینها امام صادق حرفی نزده است، چه تقیه‌ای است؟ به مردم بفرماید، لا اقل به شیعیان بفرمایند.

س: ???

ج: همه نمی‌گویند، چند نفر می‌گویند بقیه مردم به حرف مراجع دارند گوش می‌کنند، جانیشان را دادند، مالشان را داده اند انقلاب کرده اند و همه چیز را داده اند به حرف آقایان دادند. نمی‌دانم سنّ شما می‌خورد به آن موقع یا نه، بازار بستن، مغازه بستن برای کسی که چک دارد و سفته دارد و بدهکاری و طلبکاری دارد پدر در می‌آورد، ما همین قم بودیم مراجع می‌گفتند مغازه‌ها را تعطیل کنید بازار و خیابان را همه را تعطیل می‌کردند.

س: ???

ج: مگه همه عقلا در آنها هستند، پس به اینها که می‌توانند بگویند و ردع کنند، بعداً هم

خواهیم گفت که این ردع‌ها برای کیست؟ برای همین‌ها است که گوش به حرف می‌کنند. پس عقلانی که متشرعه هستند به اینها که می‌تواند بگوید ولی نفرموده است پس معلوم می‌شود که قبول دارد.

می‌فرماید که «و یجاب عن هذه المناقشة بأن ما ذكر من الاحتمالات (اینها) لا يكون مانعاً من انعقاد ظهور الحال بعد كون (این احتمالات) غير معتنى بها عقلاً» یک احتمالاتی است که اعتناء عقلانی به آنها نمی‌شود مثل اینکه لعلّ یادش رفته است قیدش را بگوید در الفاظ، لعلّ که برهان نداریم که بگوییم نه، اما ظاهر حال این است که نه «و لا أقلّ من الظهور الكاشف عن الوظيف الفعلي» و لا أقلّ یعنی کمتر از این نیست، این ظهوری پیدا می‌شود بر این سکوت این شارع که کاشف از وظیفه فعلیه است یعنی الان فعلاً وظیفه مردم همین است اگر حکم واقعی هم این نباشد این مردمی که الان دارند این کار را می‌کنند وظیفه فعلی‌شان همین است و لو اینکه حکم واقعی غیر از این باشد، یعنی وظیفه ظاهری‌شان شرعاً همین است.

«فتحصل ممّا ذكرنا: أنّ الاستدلال بالظهور الحالی تأمّ بالنسب إلى السیر» یک العامّ اینجا بگذارید «تأمّ بالنسب إلى السیر العامّ المعاصر للمعصوم علیه السلام» سیره‌های عامّه همگانی که فقط اختصاص ندارد به ??? در بین همه مردم چه مسلمان و چه غیر مسلمان، چه شیعه و چه غیر شیعه

س: ???

ج: بگذارید کلامان تمام بشود.

سیره عامّه پس چطور است؟ هر کجا سیره عامّه بود -که قهراً وقتی سیره عامّه شد آن آدم‌ها هم داخلش هستند- هر چه سیره عامّه شد ما می‌توانیم بگوییم حجّت است، اما اگر سیره خاصّه بود باید دو چیز را احراز کنیم. عامّه که شد آن چیز خود به خود در آن محرز است اما خاصّه اگر شد فقیه بخواهد به آن استناد کند باید زحمت بکشد و دو چیز را احراز کند، که می‌گوییم.

پس می‌فرماید «تأمّ بالنسب إلى السیر العامّ المعاصر للمعصوم علیه السلام و المستحدثه» آن سیره‌ایی که نو پیدا شده است «المعلوم حدوثها عادياً بظهور أمارات تحقّقها» که حدوث آنها در آینده برای امام معلوم بوده است به خاطر ظهور امارات تحقّقش، مثل چه؟ مثل تقلید از علمایی که اجتهاداتشان مثل اجتهادات علماء قبل نیست، خیلی حدسی است، الان اجتهادات علماء ما با علماء قبل خیلی تفاوت می‌کند، آنها انقدر حدس و اینها لازم نبود بزنند چون معاصر بودند و خیلی چیزها برایشان معلوم بود و همه اینها روشن بوده است الان یک اصولی داریم که پر از حدس است و اجتهاد شده است یک فنّ خیلی مغلق و عمیقی، حالا یک کسی بیاید بگوید زمان معصوم اینها به مجتهدین مراجعه می‌کردند، درست است، حتی زمان پیغمبر هم شاید بعضی ادله هست که بعضی را فرستادند مثلاً برای یمن از آنها تقلید کنند. اما الان چه؟ این سیره به چه دلیل حجّت است؟ قبلاً گفتیم که اماراتی یک زمان اینطوری پیدا می‌شود از آن وقت معلوم است، به خصوص برای ائمه متأخّر که می‌فرمودند یک زمانی اینطور خواهد آمد شما به این کتب نیاز دارید، این روایات را ضبط کنید، بنویسید که یک زمانی خواهد آمد ??? که آنجا راهی دیگر ندارید، پس علائمش روشن بود و خودشان هم می‌گفتند. امام به همین دلیل اتفاقاً استدلال کردند و فرمودند این سیره بعدی حجّت است چون امام حسن عسکری سلام

الله علیه، امام هادی سلام الله علیهما که اینها می‌فرمودند همین حرف‌ها از ایشان نقل شده است، می‌فرمودند بعداً تقلید نمی‌توانید بکنید. همان‌هایی که دارند خبر می‌دهند در آینده چنین چیزی پیش خواهد آمد می‌توانستند بفرمایند و حال اینکه نفرمودند بلکه برعکسش شاید تعریض بر این چیزها کرده اند.

پس بنابراین سیر مستحذیه‌ای که در آینده روشن بوده است و انسان‌های متعارف هم می‌فهمیدند چنین چیزی را، می‌فرمایند امام دوازدهم که چه می‌شود و غائب می‌شود پس بعداً چه خواهد شد، احکام را مردم چطور به دست بیاورند، خودشان هم که همه نمی‌توانند بروند مجتهد بشوند، همه که نمی‌توانند به کتاب و سنت مراجعه کنند، پس قهراً مردم می‌روند به علما مراجعه می‌کنند، واضح بوده است که چنین چیزی پیش خواهد آمد. به خصوص که ائمه هم خودشان به حسب نقل فرموده اند این را، این موارد هم بله از سکوت آنها و اینکه نفرمودند این کار غلط است می‌فهمیم همین تقلیدهای امروز را قبول داشته اند.

«أما السیر الخاصّ» سیر عامّه هیچ قید و شرطی نمی‌خواهد اگر فهمیدید سیره عامّه است آن حجّت است، اما سیره خاصّه چه؟

«أما السیر الخاصّ» برای یک عده مردم است، برای مثلاً اهل فلان شهر است یا فلان طائفه حالا در هر شهری می‌خواهد باشد، فلان طائفه مثلاً اینطور سیره‌ای دارند، اینها چه؟

«فیتنب الظهور الحالی بالنسب» (آن سیره خاصّه) إذا توقّر فیها شرطان: 1- علم المعصوم علیه السلام بتحقیقها علماً عادياً» مردم بدانند چنین سیره خاصّه‌ای وجود دارد، علمش به علم عادی باشد نه به علم غیب، چون نسبت به علم غیب وظیفه ندارد، «علماً عادياً، کما إذا وقعت بمرأی و مسمع منه» به مرآ و مسمع خودش دارد این انجام می‌شود، در مدینه است و می‌بیند که مردم مدینه مثلاً این کار را انجام می‌دهند. «فلا ینعقد الظهور بالنسب» الی ما اطلع علیه بواسطه علمه بالمغیبات» آن نه.

«الثانی: کون سیر العقلاء المتشرّعين» این سیره سیره عقلاء متشرّعين باشد، و اما غیر عقلاء متشرّعين «کسیر» اهل الکتاب فلا ینعقد لسکوت الشّارع عنها ظهور فی إمضاءها» حالا حضرت میان یک عده یهودی بودند و آنها یک کاری می‌کردند و حضرت حرفی نزد، این سکوت حضرت در آنجا دلالت بر چیزی نمی‌کند.

س: ???

ج: اهل سنت هم در صورتی که یک چیزی باشد که مخالف ...

پس بنابراین، این دو شرط را ما چرا در آن سیره عامّه نگفتیم؟ چرا نگفتیم؟ چون وقتی فرض کردید سیره عامّه است پس معلوم می‌شود که در مرآ و منظر حضرت هم هست، شرط دوم را دارد، پس معلوم می‌شود که عقلاء متشرّعه هم آن را می‌کنند چون عامّه است دیگر، فلذا می‌گوییم در سیره عامّه چون خود به خود واجد این دو شرط است سکوت معصوم هم آنجا کاشف می‌شود اما اگر سیره خاصّه شد فقیه می‌خواهد بر سیره خاصّه تمسّک کند باید زحمت بکشد، ببیند آیا این سیره در مرآ و منظر معصوم بود یا نبوده؟ در عامّه که معلوم است بوده.

2- ببیند عقلاء متشرّعه هم این کار را می‌کردند یا نه، در عامّه چون همگانی است همه

می‌کردند، در خاصّه نه. فلذا این دو شرط؟؟؟

«حصیل فی البحث فی الفصل الثانی» این فصل ثانی که ادله حجّیت سیره را می‌گفتیم ماحصل و چکیده‌اش چه شد؟ این شد که «السير العقلائ المعاصر للمعصوم علیه السلام حجّ» در چه صورتی؟ «إذا كانت عامّة» که همین الان گفتیم، لا اقل به این دلیل ظهور حال «و لو زال بعد ذلك العصر» یک سیره عامّه‌ای بوده است اما بعد از ذلک عصر معصومین هم از بین رفته است، باشد حجّت است. مثلاً در آن زمان یک لباس خاصّی می‌پوشیدند و حضرت حرفی نزدند، برای مینشان یک مراسم ویژه می‌گرفتند و حالا دیگر آن رسم برطرف شده است، امروز ما می‌خواهیم آن لباس را بپوشیم اشکال ندارد، امروز می‌خواهیم همان مراسم را بگیریم، اشکال ندارد معلوم می‌شود که درست بوده است.

«و أمّا حجّ السير المعاصر الخاضع لمشروط بكونها سير للعقلاء المتشرّعين» همین که الان گفتیم، پس خاصّه اگر شد باید احراز کنیم که این سیره عقلاء متشرّعين بوده است «بعد ما كانت (آن) بمراءى و مسمع من المعصوم عليه السلام» که این باشد.

«أمّا السير المستحدث العام» سیره‌های مستحدثه عامّه، همگانی «فهى حجّ إذا كانت على اعتبار حقّ» به دلیل چه؟ به دلیل قاعده لاضرر.

«و كذا السير المستحدث الخاصّ إذا كانت على اعتبار حقّ» این هم حجّت است به دو شرط، این شرط یک مقدار توضیح می‌خواهد اگرچه واضح این را می‌گذاریم برای شنبه که دیگر برویم به نماز برسیم.

و صلى الله على سيّدنا محمّد و آله الطاهرين.